



دکتر محمدیونس طغیان ساکابی

زرنگ

جغرافیای اساطیری



چکیده

سیستان قدیم در جنوب غربی افغانستان موقعیت داشته است که ولایات نیمروز، فراه و هلمند تا قندهار و قسمت‌هایی از پاکستان و ایران را دربر می‌گرفته است. شهر مرکزی این سرزمین باستانی، زرنج است که در کنار زره (هامون هیرمند) موقعیت دارد. سابقه بنای این شهر از مرزهای تاریخ گذشته و به اسطوره می‌پیوندد.

بنا بر اسطوره‌های قدیم، بانی نخستین این شهر افراسیاب تورانی است و با توجه به اوستا و متون پهلوی همان شاه = پهلوان انیرانی، هنگ زیرزمینی خود را در کنار زره بنا می‌کند و همان است که به زره‌هنگ معروف شد که اندک‌اندک به زرنگ و زرنج مبدل شد. این شهر بارها ویران و از نو بنا شده است. زرنج کنونی نه بر ویرانه‌های شهر قدیم که در کنار آن بنا شده است و احتمالاً واژه دری از نام این منطقه مأخوذ است.

واژه‌های کلیدی: زره، هامون هیرمند، زرنگ، سیستان، افراسیاب.

مقدمه

درباره زرنج تاکنون سه مقاله نوشته شده است. یکی همان گزارشات هیأت باستان‌شناسی فرانسه است که توسط مرحوم کهزاد نوشته شد که در مجموعه «افغانستان در پرتو تاریخ» آمده است. استاد حبیبی نیز درباره جغرافیای تاریخی زرنج مقاله‌ای دارد که بعدها در مجموعه «پنج‌جاه مقاله» او به چاپ رسیده است. آقای سیستانی «جغرافیای تاریخی زرنج» را نوشته و در مجله آریانا به چاپ رسانده است، که مسائل مهمی را درباره این شهر باز می‌گوید. سیستانی در ضمن تحقیقات خویش نوشته‌های دیگری درباره سرزمین سیستان فراهم کرد که در سال ۱۳۶۴ از جانب آکادمی علوم افغانستان زیر نام «سیستان؛ سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها» به چاپ رسید.

بنده پیش از این مقاله‌ای نوشته بودم زیر عنوان «یک تعبیر جدید از نام هزاره» و در آن جا بر این باور تأکید شده بود که اصطلاح هزاره در اصل «آزره» به معنی سرزمین بلند است و در آن مقالات این نتیجه به دست آمده بود که پیشوند «آ» در زبان فارسی و هم‌چنین در زبان‌های باستانی اوستا و پهلوی، واژه را به ضد آن بدل می‌سازد. اصل این واژه، «زره = دره» به معنای هامون و منطقه گود بوده، چون گود زره که آب‌های همه مناطق اطراف بدان جا سرازیر می‌شده است. بدین ترتیب، اندیشه نگارش این مقاله پدید آمد.

این مقاله جهت ریشه‌یابی واژه زره، چگونگی زیست‌بوم افراسیاب تورانی و هم‌چنان منشأ زبان دری که از «زره = دره» مأخوذ شده، به نگارش در می‌آید.

۱. زره

زره برابر اوستایی زریه (zrayah)، پارسی دری (drayah) فارسی میانه دریاک (drayak) و فارسی دری، رودی بزرگ است، بالاخص دریای سیستان را نشان می‌دهد که نام ولایت و کرسی نشین آن نیز شده است؛ یعنی زرنکا (zranka) (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۳۳).

واژه «زره» به معنای گود و عمیق است که هم عمق میان تیغه‌های کوه (دره) را افاده می‌کند و هم مناطق هامون و حوضیض را که آب‌ها در آن می‌ایستند. در برابر آن «آزره» را داریم. رود هیرمند این دو منطقه (زره و آزره) را به هم وصل می‌کند؛ یعنی از بلندی‌های آزره سرچشمه گرفته به هامون زره می‌ریزد.

این منطقه را به نام نیمروز هم یاد کرده‌اند که به معنای جنوب است. چون چند رود، به شمول هیرمند از شمال به جنوب می‌تازد، باور مردم بر این بود که این منطقه عمیق‌ترین قسمت زمین است و بدین مناسبت آن را زره خواندند.

زره = دریه = آبی که در دره جریان دارد و در تلفظ فارسی دریا شده است. همین اکنون هم دره‌ای را در پنجشیر افغانستان دریه می‌خوانند. پس زره = دره، به معنی منطقه گود و پایان است. شاید گروهی زره همان پهلوان تورانی از نزدیکان افراسیاب و کشته شده سیاهوش که نامش در شاهنامه آمده است، از همین منطقه باشد.

۲. هامون زره

هامون زره در جنوب غربی افغانستان موقعیت دارد که آب‌های رودخانه‌های هری رود، فراه رود، خاش رود و هلمند در آن می‌ریخته است. اکنون از دو رود اول، هامون فراه و از دو رود دوم هامون سواران تشکیل می‌شود. ناحیه میان این دریاچه‌ها نیز از نامیده می‌شود که از انبوه نی پوشیده است. در صورت بالا آمدن بیشتر آب تمام جلگه هامون که به سوی جنوب گسترش دارد، زیر آب می‌رود. در برخی از مواقع، آب نه تنها سراسر جلگه هامون، بلکه گود سوم، یعنی گود زره را نیز انباشته می‌کند (بارتلد، ۱۳۷۷: ۸۱).

جغرافیادانان سده دهم تنها از یک دریاچه یاد می‌کنند و آن هامون زره است که منطقه‌ای به طول سی فرسخ و پهنای چهار تا هشت فرسخ را فرا می‌گرفت. هر چهار رودی که در بالا از آن یاد شد، به این دریاچه می‌ریختند (همان: ۸۲). لسترانج نیز تأیید می‌کند که این دریاچه در قرون وسطی بزرگتر و پرآب‌تر بوده است (لسترانج، ۱۳۷۷: ۳۵۸).

چون افراسیاب هنگ خود را در کنار این دریاچه ساخته بود، نمی‌خواست در آب دریا کاستی آید. به همین خاطر او همه نهرهای جدا شده از هیرمند را ویران می‌کرد. در «ویزیدگی‌های زادسپرم» آمده است که: «پیدایی دین به سپندار مذ در آن‌گاه بود که افراسیاب آب را از ایران شهر بازداشت...» (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۵۲) و کشتزارها را تباہ کرد (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۴).

نیولی دانشمند فقید ایتالوی بدین باور رسیده که افراسیاب برخلاف جمشید که می‌خواست زمینی را گسترش دهد و آن را سه برابر کند، در پی گسترش آب دریاچه بوده و می‌خواست تا آب دریا را سه برابر نماید (نیولی، ۱۳۸۱: ۱۷۵). این عمل افراسیاب ظاهراً مبارزه در برابر نظام کشاورزی و حفظ مناسبات چارواداری و صحرانشینی است.

۳. ورود سکاها به حوزه هیرمند

باکتر یادر حدود سال ۱۳۰ پیش از میلاد توسط قبایلی از سکاها تسخیر

شد. در این زمان فرهاد دوم پادشاه پارت در مقابله با آنتیوخوس هفتم از سربازان اجیر سکاها درخواست کمک کرد؛ اما سکاها هنگامی سر رسیدند که آنتیوخوس به شکست کلی مواجه شده بود و سکاها از غنیمت جنگی بی‌نصیب مانده دست به شورش زدند و فرهاد مجبور به پیکار با این سکاها شورش شد که در این جنگ شکست یافته و در میدان جنگ کشته شد (سال ۱۲۸ پیش از میلاد). اردوان دوم عموی فرهاد پس از او در (سال‌های ۱۲۸-۱۲۳ پیش از میلاد) نیز در دفاع از مرزهای حکومتش توسط قبایل سکاها کشته شد. پس از اردوان مهرداد دوم به سلطنت نشست. این پادشاه اشکانی شخصیت باتدبیری بود. عملیات جنگی پارت‌ها در زمان او سبب شد که محور اصلی نهضت سکاها به سوی جنوب معطوف گردد. سکاها در همین دوران در اطراف هامون و حوزه هیرمند و اراخوزیا مستقر شدند (دیاکونف، ۳۸۲۱: ۲۱۱-۲۱۲).

اما برخی از دانشمندان را عقیده بر این است که پیش از این کوچ‌کشی‌های ساکاییان در جنوب، تیره‌های دیگر از این قوم نیز وارد حوزه هیرمند شده بودند. رنه گروسه هجوم و حمله‌های پیاپی را در جنوب که مدت بیست قرن تمام ادامه داشته است، تأیید می‌کند (گروسه، ۱۳۶۷: ۳۸). استاد کهزاد در یکی از مقالات خویش آورده است که: به مراتب پیش از سکایی‌ها، امورحیزی‌ها (تیره‌ای از ساکاییان) و بعدتر ساکارویی‌ها و سایر قبایل و عشایر سکایی وارد این علاقه شدند (کهزاد، ۱۳۸۹: ۲۳۹). معلوم است که سکاییان در دفعات مختلف و پیاپی طی قرون متوالی وارد این سرزمین شده‌اند. پژوهش‌های انجام‌یافته در سیستان (زرنج) پیشینه شهرنشینی را در این ناحیه به هزاره پنجم ق.م و یا پیش از آن می‌رساند (سعادت، ۱۳۹۱: ۸۱۰).



اما برخی از دانشمندان را عقیده بر این است که پیش از این کوچ‌کشی‌های ساکاییان در جنوب، تیره‌های دیگر از این قوم نیز وارد حوزه هیرمند شده بودند. رنه گروسه هجوم و حمله‌های پیاپی را در جنوب که مدت بیست قرن تمام ادامه داشته است، تأیید می‌کند (گروسه، ۱۳۶۷: ۳۸). استاد کهزاد در یکی از مقالات خویش آورده است که: به مراتب پیش از سکایی‌ها، امورحیزی‌ها (تیره‌ای از ساکاییان) و بعدتر ساکارویی‌ها و سایر قبایل و عشایر سکایی وارد این علاقه شدند.

هم در شاهنامه فردوسی (در پادشاهی نوذر) و هم در شاهنامه منشور ثعالبی (۱۳۷۲) حکایت از یورش افراسیاب بر سیستان هست (همان: ۹۶) و تنها زمان این حمله وارونه نشان داده شده است. بنابراین، دو منبع، افراسیاب در حمله به ایران گروهی از سپاهیان خود را به رهبری شماساس و خزروان روانه سیستان می‌کند که از زال شکست می‌خورند.

دینوری (۱۳۸۱) در یک مورد از کارزارهای این شاه تورانی، آورده است که «افراسیاب از ناحیه مشرق... حرکت کرد و خود را به بابل رساند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴)، در حالی که توران شاهنامه در شمال واقع است، نه در شرق. پس سرزمینی که افراسیاب در آن حکومت می‌کرده، باید سیستان باشد.

ورود سکاها در مناطق جنوب در مراحل مختلف صورت گرفته است. مورخین حدس می‌زنند که قبایل ساکه‌ها در عهد کوروش و شاید پیشتر از آن سیستان را اشغال کردند. بنابر این اشارات، آقای سیستانی تصور کرده است که شاید پیش از یورش ساکه‌ها، پارس‌ها در سیستان زندگی داشتند و در اثر یورش سکاها بی‌جا شده به فارس کنونی جاگزین شدند (سیستانی، ۱۳۶۴: ۱۹).

بارتلد دانشمند روسی با توجه به نوشته ایزیدور خاراکسی که سکستانه را با درنگیانا یکی نمی‌داند، تأکید دارد که سکاها پیشترها بخش جنوبی سیستان امروزی را اشغال کرده بودند (بارتلد: ۱۳۷۷: ۸۲). جغرافیانگاران عرب چون بلاذری، ابن حوقل و دیگران درباره تورانی سخن گفته‌اند که مرکز آن شهر قصدار بوده است.

شاید با اسکان نخستین موج از سکاییان به رهبری افراسیاب در نیمروز نام توران هم از شمال به جنوب آورده شد. آن‌ها همه سند و مکران را تصرف و لقب تورانی خویش را به این سرزمین بخشیدند.

این قوم در تاریخ توسط عشایر همسایه خودشان (یوچی‌ها) رانده شده، مجبور به ترک دیارشان از شمال به جنوب می‌شوند؛ اما در حماسه فردوسی افراسیاب توسط کیخسرو از توران رانده شده به چین می‌رود و هند را دور زده به نیمروز می‌رسد.

۳. افراسیاب

در اوستا چند بار از افراسیاب یاد شده است. در یشت‌ها: هوم یشت، آبان یشت، درواسپ یشت و مخصوصاً در زامیاد یشت دو بار از افراسیاب یاد شده است. در همین یشت از یک عمل مثبت افراسیاب که او با گریزی، زینگو دروند را می‌کشد و ایرانیان را از شر او نجات می‌دهد، (محمودزاده، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹) یاد گردیده است.

بنای شهر زرنج و همچنان گنک (غزنه) به افراسیاب نسبت داده شده است (شهرستان‌های ایران: ۲۴-۲۵) هم‌چنان بانی آتشکده کرکوی در همین منطقه افراسیاب را می‌دانند. (فرنخ دادگی، ۱۳۸۵: ۹۲) و (نیولی، ۱۳۸۱: ۱۷۴). علاوه بر این‌ها گردیزی بنای شهر پوشنگ را نیز منسوب به افراسیاب می‌داند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۱).

افراسیاب در شاهنامه پسر پشنگ، پسر زادشم، پسر تور است. به

کین خواهی تور به ایران می‌تازد و نوذر شاه ایران را می‌کشد و برادر خود اغریث را به ظن همکاری با ایرانیان به قتل می‌رساند. او پهلوان هراس‌انگیزی است که جز رستم کسی را یارای برابری با او نیست. فردوسی از زبان زال درباره او می‌گوید:

شود کوه آهن چو دریای آب
اگر بشنود نام افراسیاب

این پهلوان، شاه تورانی در عصر پنج پادشاه از شاهان ایران (نوذر، زاب، کیتباد، کیکاووس و کیخسرو) زندگی دارد. این دوران طولانی در سرنوشت حماسه ایرانی حدود چهارصد سال را در بر دارد که بیانگر سرنوشت اساطیری افراسیاب است. در حقیقت همه دوران پهلوانی شاهنامه ذکر صف‌آزایی‌های افراسیاب است در برابر ایرانیان و مخصوصاً در برابر رستم. او از هر نیرویی و همه امکانات استفاده می‌کند تا اگر بر رستم پیروز آید که موفق نمی‌شود و سرانجام در جنگ و گریزهای پیاپی با کیخسرو به زره می‌رسد و در همین جا به دست کیخسرو کشته می‌شود.

احمد زکی ولیدی طوغان و بانارلی (به نقل از رئیس‌نیا، جلد ۷، ص ۱۲۶)، افراسیاب را پادشاه سکایی دانسته‌اند (خالقی مطلق و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۵). دلیل‌هایی هم در تأیید این ادعا می‌تواند از شاهنامه استخراج شود. یکی از این دلایل همان شیوه معروف جنگ و گریز سکاییان در تاریخ است که در یک بیت از زبان زال درباره افراسیاب انعکاس یافته است:

به یک جای ساکن نباشد به جنگ
چنین است آیین پور پشنگ

این جنگ و گریزهای او با رستم و کیخسرو به گونه متواتر در شاهنامه منعکس شده است. رستم خود اعتراف می‌کند که:

چومن برگزیده‌م ز دریای آب
ز توران به چین رفت افراسیاب

و کیخسرو هم به تعقیب افراسیاب به چین و هند و زره رسید. با توجه به نام پسران افراسیاب (سرخه و شیده) این ذهنیت ایجاد می‌شود که این‌ها نیز مانند اسلاف‌شان، دین مهری داشته‌اند. ببینید به نمونه‌هایی از شاهنامه:

از زبان افراسیاب به گرسیوز:

اگر ما بشوریم بر بی‌گناه
پسندد چنین داور هور و ماه؟
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۲۹)

افراسیاب به گرسیوز از بهر سیاوش:

به هر کار بهتر درنگ از شتاب
بمان تا بتایید بر این آفتاب
(همان: ۳۳۰)

و در جای دیگر:

سر تاج داری بری بی‌گناه
که نپسند این داور هور و ماه
(همان: ۳۵۴)

موارد متعدد دیگر هم هستند که از بهر جلوگیری از اطاله کلام، در این جا نمی‌آورم.

۴. زره‌هنگ یا هنگ افراسیاب

هنگ در اوستا «هنکن» به معنی «کنده» یا «کنده‌شده» نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در کتاب «اَوگَمَدِنِچا» این پناهگاه کاخ آهنین به بلندای هزار بالای آدمی با صد ستون دارای روشنایی ستاره و ماه و خورشید و دربرگیرنده همه چیزهای دلخواه توصیف شده است که در ژرفای زمین ساخته شده بود (اوستا، ۱۳۸۲: ۱۰۸۵).

در رساله «شهرستان‌های ایران» آمده است:

شهرستان زرنگ را نخست گجسته فراسیابک تور کرد و ورجاوند آتش کرگوک (کرگوی) را آن‌جا نشاندهش و منوشچهر را اندر پتسخوارگر (بند) کردش و سپندرمت را به زنی خواستش. اسپندرمت (با وی) اندر (آن زمین) گمیخت (=آمیخت) شهرستان را ویران کرد و آتش را فرانیدش و پس کیخسرو سیاوخشان (شهر را) دوباره ساخت و باز نشانیدش (آتش را). ارتخشیر پاپکان (آن را) بفرجامانید (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۶).

در آبان یشت اوستا از این هنگ چنین سخن رفته است: «افراسیاب تورانی تباه‌کار در «هنگ» زیرزمینی خویش صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد (بند ۴۱ یشت‌ها ص ۳۰۵) و در هوم یشت آمده است که هوم افراسیاب را که به طبقه وسطی زمین میان دیوار آهنین پناه برده بود، اسیر کرد.

در متون پهلوی نیز ذکر این خانه زیرزمینی افراسیاب است. در این مورد گوید که زیر زمین به‌جادویی ساخته شده است. به روشنی، در شب چون روز روشن بود. چهار رود در آن می‌تازد، یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده. بر سقف آن گاه خورشید و گاه ماه به روشنی در آراسته است، به بالای یک‌هزار مرد میانه بالا، بالای خانه بود (فریغ دادگی، ۱۳۸۵: ۳۸).

در شاهنامه از این دژ به نام بهشت گنگ آمده است که کیخسرو آن را در محاصره می‌گیرد. این دژ هشت فرسنگ بالا و چهار فرسنگ

آقای سیستانی در باب وجه تسمیه زرنج، قدیم‌ترین نظرها را جمع آورده است. او می‌گوید: «راجع به ریشه این کلمه محققین و علمای علم لغت این طور عقیده دارند که اسم این شهر که نام ایالت سیستان نیز بوده، اصل آن در اوستا زریا (zaraya) و زریه (zareh) به معنی دریا و هامون می‌باشد. در پهلوی دریاب (drayap) آمده که جزء اول آن (dray) از (drayah) پارسی باستان گرفته شده.



پهنا داشت. از همه جای آن چشمه‌ها می‌جوشیده و همه‌جا آبادان بوده است. در این دژ کاخی بزرگ برآورده بودند و افراسیاب از آن راهی زیرزمینی ساخته بود که در هنگام محاصره کیخسرو از همان راه فرار کرد (صفا، ۱۳۶۹: ۶۲۲).

در شاهنامه از این هنگ زیرزمینی چنین توصیفی وجود دارد:

به نزدیک بردع یکی غار بود
سرکوه غار از جهان نابسود
ندیده از برش جای پرواز باز
نه زیرش پی شیر و آن گراز
ز هر شهر دور و به نزدیک آب
که خوانی ورا هنگ افراسیاب
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۱)

کرستن‌سن آورده است که کوه بی‌گر (کوه خدا) کوهی است که افراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه اندرونی خود را بنا کرد و اکنون شهر رام پیروز بر جای آن ساخته شده است (کرستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

آقای سیستانی محل اصلی شهر زرننگ قدیم و زرنج قرون وسطی را میان دو رودخانه خاشرود در شمال و هیرمند در جنوب و دقیقاً در محلی که امروزه آن را نادعلی می‌نامند، نشان می‌دهد. سیستانی از بقایای این شهر که به گونه تپه‌های خاکی در این منطقه نمایان است، یاد کرده است (سیستانی، ۱۳۴۶: ۱۲).

زرنج را در طول تاریخ به نام‌های ذیل ضبط کرده‌اند:
کتیبه داریوش: زرنگا؛
هرودت: سرنگن ساگارتی؛
سترابن: درنگیانا؛

ایزیدر: درنگیانا ساکاستین؛
آمی‌یان: درنگیانا؛
اوستا: های‌تومنت.
(حبیبی، ۱۳۸۶: ۴۰)

اصطخری آورده که زرنج بزرگ‌ترین شهر سیستان بود؛ شارستان و ربض داشت. شارستان پنج دروازه آهنین داشت و ربض هم سیزده دروازه داشت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۹۳). بنای نخستین شهر سیستان «رام شهرستان» بوده و در اثر ویران شدن بندی که آب را به این شهر می‌فرستاد، شهر سقوط کرد و مردم به جای آن زرنج را ساختند (همان: ۱۹۴).

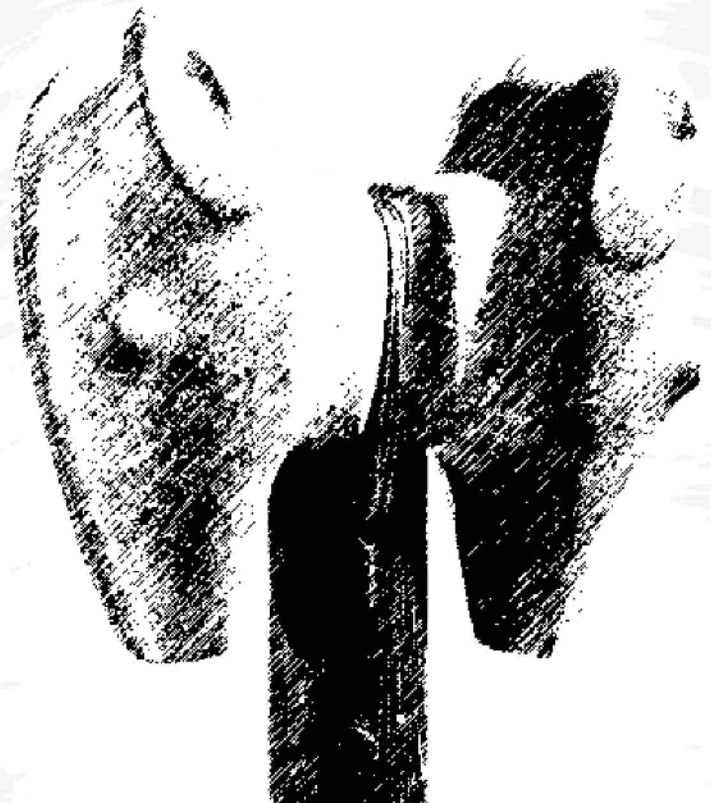
نام زرنج از اواخر قرون وسطی از استعمال افتاد و جغرافیایان و عرب در قرون بعد آن را فقط به عنوان «مدینه سجستان» شناخته و زمانی که به دست امیر تیمور ویران شد نیز همین نام «شهر سیستان» را داشت. زرنج در زمان پادشاهان ساسانی شهری عظیم به شمار می‌آمد (لسترانج، ۱۳۸۳: ۳۵۹). یعقوبی آن را ناحیه بزرگ خوانده که چهار فرسخ مساحت داشته و رودخانه هیرمند از میان آن می‌گذشته و ترتیب شاه در آن حکومت می‌کرده است (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۴۷).

در نیمه اول قرن هشتم حمدالله مستوفی از آن شهر یاد کرده است و گوید که آن را گرشاسف ساخت و زرننگ نام کرد و عرب آن را زرنج خوانند. بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد. سگان خواند که عوام سگستان گفتند و عرب معرب کرد و سجستان خواند و به مرور سیستان شد (مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

شهر زرنج مدت چند قرن در کمال رونق و آبادی زیست و ظاهراً در فتنه مغول در سال ۶۱۹ که چنگیزخان اردویی را به فتح سیستان مأمور کرد، از صدمات آن قوم محفوظ ماند و چندی یکی از سرکردگان مغول حکومت آن شهر را به عهده داشت (لسترانج، ۱۳۷۷: ۳۶۱). امیر تیمور با ویران کردن بندهای آب، از جمله بند رستم در ۱۳۸۳ میلادی که در چند میلی زرنج موقعیت داشت. مهلک‌ترین ضریب را بر پیکر زرنج وارد کرد. هرچند مردم زرنج یک بار دیگر در عصر شاهرخ به اعمار آن بند مهم پرداختند؛ اما شاهرخ دوباره آن را ویران و مهر خاموشی بر این شهر پرآوازه زد (بارتلد، ۱۳۷۷: ۸۳).

۵. در باب وجه تسمیه زرنج

آقای سیستانی در باب وجه تسمیه زرنج، قدیم‌ترین نظرها را جمع آورده است. او می‌گوید: «راجع به ریشه این کلمه محققین و علمای علم لغت این طور عقیده دارند که اسم این شهر که نام ایالت سیستان نیز بوده، اصل آن در اوستا زریا (zaraya) و زریه (zareh) به معنی دریا و هامون می‌باشد. در پهلوی دریاب (drayap) آمده که جزء اول آن (dray) از (drayah) پارسی باستان گرفته شده. بورنوف می‌گوید: در «زند» دریایچه را «زرایو» (zarayo) و زرانگه («zarangh») گویند و کلمه زرانگا که به قول زرنگی‌ها اطلاق می‌شد نیز مأخوذ از همین کلمه «زرانگه» است.



پس «زریا و زرایو و زرانگه که در اوستا به معنی دریاست و «دریه» به همین معنی در فرس قدیم و «دریپ» در پهلوی و «دریا» به زبان امروزی دری همه یکی است و مراد از آن «دریای زره» است که نام شهر زرنگ هم از آن گرفته شده و آهسته‌آهسته در مورد باشندگان حوالی دریایچه زره نیز به کار رفته است.» (سیستانی، ۱۳۴۶: ۹).

صاحب تاریخ سیستان (۱۳۶۶) می‌گوید: اما زرنگ بدان گفتند که بیشتر آبادانی رودها و کشتزارها زال زر ساخت... و او را مردمان سیستان زرو رنگ خواندندی؛ زیرا که موی او راست به زر کشیده مانستی (باسورث، ۱۳۷۷: ۲۲) که مرحوم بهار محشی تاریخ سیستان آن را تأیید کرده و به تبع آن عبدالحی حبیبی در تحشیه طبقات ناصری نیز بر آن مهر صحه گذاشته است و گفته است که در پشتو هم کلمه زول به معنی پیر است (حبیبی، ۱۳۴۳: ۳۱۳).

این نظریات تنها درباره وجه تسمیه زره‌اند، نه زرنگ؛ اما باور من این است که زرنگ اصلاً زره‌هنگ است؛ یعنی حصار و قلعه زره؛ قلعه‌ای که افراسیاب آن را در گودترین منطقه، در کنار هامون زره اعمار کرد. واژه هنگ در نام‌های پوشنگ (پوش+هنگ) و سپیدنج=سپیدنگ (سپید+هنگ) نیز به ملاحظه می‌رسد.

۶. زره مرکز تمدن و زبان فارسی

واژه دری از زره است، که زری و دری شده است. چنان که کبک زری، کبک دری شده است. دری در کبک دری؛ مراد دره‌ای نیست. چون این کبک نه در دره‌ها، بلکه بر فراز کوه‌های بلند زندگی دارد. این اصلاً در زبان مردم تاکنون هم کبک زری است، «ای کبک زری بیا ده بالینم». شاید در نخست این کبک آزری بوده که کوتاه شده و به زری مبدل گشته است.

برخی از منابع گواهی می‌دهند که زبان دری در این منطقه نصبح یافته است. از جمله در تاریخ سیستان آمده است که: «یکی از موالی

سگزی تبار، به نام ابوالولید صالح بن عبدالرحمان که پدرش در میان اسپرانی بود که در حمله نیروهای عبدالرحمان بن سمره به ناشروذ گرفتار آمده بود. او را برای فروش به بغداد برده بودند، در این فرایند نقل دیوان از فارسی به عربی نقش قاطعی داشته است.» (باسورث، ۱۳۷۷: ۵۹)؛ یعنی اعراب نخستین گویندگان فصیح فارسی را از همین منطقه دست‌یاب کرده‌اند.

به نوشته ابوعبدالله بن ازهر اخباری قبیله ترکی که یعقوب بن لیث صفار حاکم آن زنبیل را به قتل رساند و بر آنان حکومت کرد، «دراری» نامیده می‌شد (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۶۱-۶۲). آیا این دراری با دری کدام رابطه‌ای خواهد داشت؟

در وجه تسمیه واژه دری گفته می‌شود که مأخوذ از دره است؛ زبانی که در دره‌ها بدان تکلم می‌شد؛ اما ما در این مقالت بدین نتیجه هم رسیدیم که دره و زره به معنای منطقه گود و عمیق است. هم وادی میان دو تیغه کوه را دره می‌گویند و هم منطقه گود و عمیق را. پس مراد از دره‌ای و دری در واژه دری همان منطقه گود و حوضیض سیستان است نه وادی‌های تنگ و دره‌های دشوارگذار کوه‌های هندوکش.

درباره نخستین شاعران زبان فارسی هم ملاحظه می‌شود که شخصیت‌هایی چون محمد بن وصیف سگزی نیز از همین سرزمین برخاسته‌اند.

پیدایش متنی از قرآن کریم در کتابخانه آستان قدس رضوی که

پیدایش متنی از قرآن کریم در کتابخانه آستان قدس رضوی که توسط علی رواقی به چاپ رسیده است، در این زمینه ادعای ما را تأیید می‌کند. چون ترجمه این قرآن شامل واژگانی است که در زبان پهلوی به کار می‌رفته است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۸۵). این قرآن با ترجمه ویژه‌اش در سیستان سده پنجم هـ ق به رشته تحریر درآمده و گویای گسترش لهجه دری در این سرزمین است.



توسط علی رواقی به چاپ رسیده است، در این زمینه ادعای ما را تأیید می‌کند. چون ترجمه این قرآن شامل واژگانی است که در زبان پهلوی به کار می‌رفته است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۸۵). این قرآن با ترجمه ویژه‌اش در سیستان سده پنجم هـ ق به رشته تحریر درآمده و گویای گسترش لهجه دری در این سرزمین است.

باید تذکر بدهم که تمدن‌های بزرگی که زبان هم جزئی از آن محسوب می‌شود، معمولاً در حوزه‌های بزرگ و در کنار دریاهای پرآب نضج می‌گیرند که حوزه سیستان و زرنج یکی از این تمدن‌ها است. این حوزه تمدنی به همان اندازه‌ای که مدافعان سرسپرده و از جان گذشته فراوان داشته، دشمنانی بسیار هم داشته است. مادر اساطیر مربوط این خطه دیدیم که افراسیاب هرازگاهی آب را از کشتزارها و باغ‌های سیستان باز می‌داشته است و در تاریخ هم می‌بینیم که هم اسکندر و هم جهان‌گشایان دیگر تا تیموریان جفاهای بسیار در حق این سرزمین باستانی روا داشته‌اند.

نتیجه

این نوشتار به هدف روشن شدن سه مسأله باهم مرتبط انجام شد:

۱. ریشه و معنای کلمه زرنج، که در اصل از واژه‌های «زره» و «هنگ» ترکیب شده و اندک‌اندک به زرنج بدل و با سیطره عرب زرنج شده است.

۲. در این نوشته به این نتیجه نیز دست یافتیم که سکاهای پیش از موج عظیم قبیله‌ای از این قوم که نام سیستان مأخوذ از آنان است، قبایل دیگر از سکاهای به رهبری افراسیاب به این منطقه کوچ کرده بوده‌اند. پس بانی شهر زرنج همانا افراسیاب تورانی است که هنگ خود را در کنار زره بنا کرد.

۳. نام زبان دری نیز از نام این منطقه یعنی از زره = دره برداشته شده است.

فهرست منابع

- اصفهانی، حمزه با حسن، تاریخ شاهان و پیامبران، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم؛ مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ هفتم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۲.
- بارتولد، ویلهلم، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۷.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان (بخش مربوط ایران) ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- یوسورت، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- ثعالی مرغنی، حسین بن محمد، شاهنامه کهن، ترجمه سید محمد روحانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲.
- جوزجانی، قاضی منهج السراج، طبقات ناصری، تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳.

- حبیبی، عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، کابل: بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۸۲.
- خالقی مطلق، جلال و دیگران، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، با مقدمه غلام‌علی حداد عادل، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰.
- دیاکونف، میخایل میخایلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اریاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۱.
- راشد محصل، محمدتقی، ویزیدگی‌های زادسپهر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
- سعادت، اسماعیل، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان ادب فارسی، ۱۳۹۱.
- سیستانی، محمداعظم، جغرافیای تاریخی زرنج، آریانا، کابل: انجمن تاریخ، دوره ۲۵، شماره ۳، جوزا و سرطان ۱۳۴۶، صص ۶-۱۹.
- سیستانی، محمداعظم، سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها (جلد اول)، کابل: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان، ۱۳۶۴.
- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران: کتاب‌سرای نیک، ۱۳۸۷.
- فرنیخ دادگی، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۸۵.
- الفنستون، مونت استوارت، افغانان، جای، فرهنگ و نژاد، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹.
- کرستن سن، آرتور امانویل، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- کهزاد، احمدعلی، افغانستان در پرتو تاریخ، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۹.
- کهزاد، احمدعلی، مقالات احمدعلی کهزاد در عرصه باستان‌شناسی، کابل: انتشارات بیهقی، ۱۳۸۹.
- گردیزی، عبدالحی ابن ضحاک، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- گروسه، رنه، امپراطوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ ششم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مارکوارت، ژوزف، وهرود و ارنگ، ترجمه داوود منشی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.
- مازندرانی، حسین شهیدی، فرهنگ شاهنامه، چاپ نخست، تهران: بنیاد نیشاپور، ۱۳۷۷.
- محمودزاده، محمدرضا، افراسیاب در اسطوره و حماسه و زخم عمیق رستم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹.
- مستوفی، حمدالله، زهةالقلوب؛ تحشیه و تعلیق گای لسترنج؛ تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.
- نویسنده نامعلوم، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، کابل: آفسیت مطبوعه دولتی، ۱۳۶۶.
- نیولی، گرادو، زمان و زادگاه زردشت، ترجمه سید منصور سید سجادی، تهران: انتشارات آگاکا، ۱۳۸۱.
- یارشاطر، احسان (۱۲۸۹). تاریخ ادبیات فارسی، تهران: سخن.
- یعقوبی، احمد ابن ابی‌یعقوب، البلدان؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.